



۲۰۱۷/۲/۱۹



م. نعیم بارز

یگان نگاه های متفاوت من به

نوشته ای «دلیل این تغییر چیست؟»

قسمت سوم از بخش دوم

از بخش دوم صفحه اول پراگراف سوم به تکرار گفته شده است: «اروپا که در آن دوره در چنگال قوی کلیسای خود رأی و مستبد که از تعقل گرایی دینی و غیر دینی کاملاً نشانی در آن دیده نمی شد به همان صورت در پنجه آهنین و پر زور حاکمیت های خورد و بزرگ مطلق العنان و سفاک و شریر در عقب ماندگی و فقر و فلاکت به سر می برد، امروز از هر جهتی بر جوامع اسلامی پیشی گرفته و در رفاء و نیرومندی زندگی می کند»

در مورد مطلب بالا من قبلاً به صورت جداگانه پرداخته ام، نمی خواهم یک بار دیگر بیشتر از آن وقت خواننده محترم را بگیرم، در اینجا فقط می خواهم بگویم پاسخ آقای سدید نه برای من قانع کننده بوده و نه برای خودش زیرا می دانند که نوع انسان و صاحبان کلیسا هر قدر که فهم و دانش آنها کم و ظلم و فقر شان زیاد بوده باشد، فاقه، عقلانیت محسوب شده نمی توانند.

سواد خواندن و نوشتن که در غرب از درون کلیسا و در جهان اسلام از داخل مساجد به بیرون آمده است. چگونه «از تعقل گرایی دینی و غیر دینی کاملاً نشانی در آنها نمی توان دید؟»

به مسأله استبداد کلیسا در غرب می توان گفت یک عامل اساسی در دوران فیودالیزم این بوده که بهترین و بیشترین زمین ها در تصرف کلیسا بوده و علاوه بر آن در زمانی که کلیسا مستقیم حاکمیت سیاسی را در اختیار داشته و یا شریک در قدرت با شاهان بوده، جهت بهره کشی از دهقانان و از مردم در معادن و سرباز گیری در جنگ ها مشترکاً به استثمار مادی و استثمار فکری و از هر نوع استبداد و فریب و نیرنگ کار گرفته اند. البته این به آن معنا نیست که در جهان اسلام حامیان دین و صاحبان قدرت اقتصادی و سیاسی از آن راه و روش برده داری و استثمار مادی و استثمار فکری مردم دریغ ورزیده باشند نخیر همین اکنون به ایران آخوندی و شیخ نشین های عربی نگاه کنید که در آن کشور ها چه می گذرد.

صفحه اول پراگراف چهارم: «آیا اروپا در آن زمان هم مانند امروز پول و ثروت و قوت و جلال و جبروت داشت؟ حشمت و بزرگی و شوکت کدام یک بیشتر بود؟ در پایان جنگ های صلیبی کدام یک به پیروزی رسید؟ مسلمانان یا عیسویانی که از سرتاسر اروپا برای مغلوب کردن و منکوب ساختن مسلمانان جمع شده بودند، آیا اروپائیان در آن

زمان قدرت امروزی را داشتند که مسلمانان را بخرند یا در خدمت خود قرار دهند و یا مسحور و آلت دست خود سازند و . . . ؟

بلی سدید محترم - به مقایسه آن دوران شاید جهان اسلام بیشتر «در جلال و جبروت و حشمت» قرار داشت، ولی در جهان اسلام از طریق جنگ و جهاد و در غرب بیشتر از طریق کار فکری و جسمی. چون شما در زمینه ارقامی از وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حتی از یک کشور اسلامی ارائه نکرده اید، من هم در حال حاضر چیزی در اختیار ندارم تا با مقایسه یا ساده تر تول و ترازو کرده به ملاحظه آن می گفتم توانائی کدام یک بر دیگری فزونی و چربی می کرد. در مورد جنگ های صلیبی در نوشته قبل از این گفته ام که در آخرین جنگ در تری پولی مسلمانان از سوی ایتالیا شکست سختی را متحمل شدند.

من فقط از یک سفری که چند سال قبل در چند شهر ایتالیا داشتم، از آثار تاریخی که به هزار تا دو هزار سال قبل می رسید دیدن نمودم واقعاً عظمت و کیفیت کار و هنر، بخصوص در ساخت قصر ها، ستودیوم های سپورت جهت مسابقات و رزمیدن قهرمانان و در کنار آن ساختمان های تئاتر جهت تمثیل و بازیگری هنرمندان در داستان ها و نواختن ساز و موسیقی، رقص و آواز خوانی و کلیسا های چنان زیبا و با شکوه، ناشی از مهارت مهندسی و هنر معماری و نقش و نگار حیرت انگیز مجسمه سازی، اثرات نقاشی های خدایان هنر منجمله از میکیلانژ.

همه واقعاً بی نظیر بوده که از این نوع آثار با شکوه من در کشور های اسلامی چون مصر و جا های دیگر نه دیده ام و نه شنیده ام. حتی از همان دوران به اصطلاح «طلائی» اسلام با مقایسه روم و کشور مصر قبل از اسلام چیزی که قابل مقایسه باشد وجود ندارد. اگر چند تا مسجد خوب از دوران گذشته در استانبول ترکیه وجود دارد، از سبک مهندسی، و معماری آن بخوبی پیداست ساختمان کلیسا هایی بوده اند که پس از تصرف از سوی مسلمان ها با یک مقدار تغییرات و با حکاکی نمودن نام های خلفای راشدین مزین شده اند.

از صفحه دوم:

«مسبب این تغییری که اروپای ضعیف و نامتمدن بالا رفت و مسلمانان قوی و مترقی و با فرهنگ و متمدن پائین آمدند و . . . مسئول آن، اروپائیان نیستند، خود مسلمانان هستند، همانطور که آقای کلیوال هم یاد کرده اند. دوستان ما شرایط امروز را می بینند، در حالیکه ریشه همه بدبختی های امروزی مسلمانان جای دیگری است: در سستی و غفلت و تعلل و تنبلی مسلمانان، در دست کشیدن مسلمانان از اندیشیدن در بازماندن مسلمانان از کوشش و کار عملی در راستای سازندگی و تجارت و صنعت در غرق شدن مسلمانان در دین و دنیا را فراموش کردن، خلاف آموزه های دین که هم به دین توجه دارد و هم به دنیا و بالاخره در انحطاط عقلی و اخلاقی به تاریخ جهان از شروع تمدن تا امروز اگر نگاه شود، دیده خواهد شد که عمده ترین علت انحطاط تمدن ها چیزی غیر از فساد نیست. اول در درون ذهن انسان ها و در درون جامعه متمدن رخنه می کند، فسادی که به ضعف انسان ها و ضعف ها به آن تمدن پایان می بخشد»

سدید محترم، نکاتی را که شما به مثابه علل انحطاط و پایان بخشیدن به تمدن جهان اسلام آورده اید. بلی تا حدودی در انحطاط جوامع اسلامی بی تاثیر نبوده، مگر تنبلی و ضعف های گوناگون تربیتی و اخلاقی چیزی نیست که تنها مربوط به خصلت ذاتی مردمان کشور های اسلامی بوده باشد، در همه مردم و در هر جامعه و تمدنی وجود داشته و دارد، اینکه چرا ضعف ها و نابسامانی ها در جوامع اسلامی آنها از یک موقعیت به اصطلاح «طلائی» تا آنجا پیش

رفته که تمدن اسلامی در رقابت با تمدن غربی نتوانسته پیروز شود و بالعکس راه رکود و انحطاط را در پیش گرفته، من علت یا عاملی اصلی را پس از تحلیل نکات یاد شده شما، خواهم گفت.

نکته اول - «سستی، غفلت، تعلل و تنبلی مسلمانان:

سال ها و قرن ها در گوش ما مسلمانان رسانده اند که بی بی هوا و بابه آدم در بهشت آرام و آسوده به عشق و زندگی شان ادامه می دادند، در آنجا نه کاری بود و نه به اصطلاح استنمار فرد از فرد، فقط گفته شده بود. گندم و یا سیب را حق ندارید بخورید، شیطان لعنتی پیدا شد و آدم را وسوسه کرد تا سیب را از درخت بکند و بخورد، آنگاه در اثر این نافرمانی انسان از بهشت خارج گردید و شرط دوباره برگشت به بهشت را توبه و عبادت گفتند، تا پس از مرگ اگر توبه و عبادت آن قبول شود به بهشت بر خواهد گشت و اگر نه در دوزخ همیشه برویش باز خواهد بود.

ملا و آخوند همواره در گوش مسلمانان سروده اند که این دنیا به پیشیزی نمی ارزد، حیات جاودانی نعمات مادی از شیر و عسل گرفته تا حور و غلمان در فضای خوش و بی درد سر در آخرت است.

پس با این توصیف کوتاه، دنیا برای مسلمانان چه اهمیت و ارزشی دارد و با این حال چه لازم که فرد مسلمان جان خود را خوار کرده بیهوده برای چند صبحی در گذر از این دنیا سعی و تلاش نماید.

گذشته از این کدام دولت اسلامی در کجا زمینه کار و ابتکار را فراهم کرده که مردمان مسلمان استعداد فکری و جسمی خود را نشان نداده باشند؟ در همین سال ها مردم زحمتکش افغانستان بدنبال کار و بدست آوردن لقمه نانی با تحمل صد ها رنج و حقارت در ایران و پاکستان و کشورهای دیگر در رفت و برگشت اند و مسلمان های بیکار و بی روزگار و مایوس و سرخورده چه می توانند بکنند به جز انتخاب راه جنگ و جهاد و کشتن هم دین و هم نوع خود؟

نکته دوم «دست کشیدن از اندیشیدن» :

مشکل اصلی مسلمان های به اصطلاح خردمند ما همین ناندیشیدن است. از نظر اسلام اندیشیدن در چوکات دین مجاز بوده نه مغایر با آن، حتی اگر فرد مسلمان در ذهن و خلوت خود راجع به چگونگی دین و خدا باندیشد و شک کند دچار گناه شده و اگر احیاناً صداقت اخلاقی و اندیشه راستین و علمی بر انسان غلبه کند و بخواهد آنرا در میان مردم مطرح کند از سوی محافظان دین تکفیر شده و به قتل می رسد.

محترم آقای سدید، شما بسیار از اصطلاح تساهل و نرم خویی در جهان اسلام و بخصوص در قرن سوم و چهارم هجری یاد آور شده اید.

من ناگزیر چند نمونه از کسانی که در همان قرن سوم و چهارم در راه فلسفه و روشننگری گام گذاشته اند و در نتیجه جان شان را از دست داده اند نام بیاورم:

زکریای رازی کیمیا دان، فیلسوف و متفکر بزرگ قرن سوم هجری او نخستین کسی بود که به اهمیت تجربه و مشاهده در علوم پی برد. در عقاید او عناصری از فلسفه «دموکریت» و «اپیکور» یونانی را میتوان یافت. رازی در دو کتاب خود - به نام «نقض الادیان» و «مخاریق الانبیاء» با تمام ادیان و مذاهب مخالفت کرده است، به طوریکه مورد تکفیر روحانیون قرار گرفته و آنها به جمع آوری و سوزاندن آثار او فتوی داده اند.

«ابوشاکر میگوید: جهان را کسی نیافریده، به خودی خود بوجود آمده است، وی در جدل ها و بحث هایی که با «امام جعفر صادق» داشته است به بی اساس بودن باور های مذهبی تأکید می کند...»

«ابن راوندی - یکی از «زنادقه» و ملحد بزرگ در فرهنگ اسلامی به شمار می رود. راوندی در کتاب «نعت الحکمه» یا «عبث الحکمه» ابتدا متشرع و معتقد به دین بوده و یکی از علمای بزرگ بخصوص در باب شیعه کتاب های تالیف کرده است. گفته می شود دارای ۱۱۴ جلد کتاب بوده همه آن آثار جمع آوری و سوزانده شده اند و امروز هیچ اثری از آنها نمانده است. . . .»

«زنادقه و متفکران مادی با تحلیل علمی از بنیاد ادیان نشان دادند که دین به طور اساسی بر مبنای ترس از چیز های ناشناخته، ترس از شکست، ترس از مرگ و ترس بی تکیه گاهی در برابر حوادث و مشکلات: انسان را ناخود آگاه به سوی خدای پدر گونه می کشانید. . . .»

«غیلان دمشقی» به خاطر اندیشه هایی که در مورد اختیار و آزادی انسان ابراز کرده بود، به دستور «هشام بن عبدالملک» دست و پا هایش را بریدند و سپس او را بدار آویختند»

از این نمونه ها زیاد اند، آثار اندیشه های شان سوزانده شده و خود تکفیر و چون منصور حلاج به قتل رسیده اند.

نکته سوم از بخش دوم «تجارت و صنعت و عمدت ترین علت انحطاط تمدن، فساد»

محترم آقای سدید: شما به تکرار «ریشه همه بدبختی ها و انحطاط تمدن اسلام را در فساد عقلی و اخلاقی و کم توجه ای در کار تجارت و صنعت» می بینند در حالیکه این چیز ها همه معلول اند، نه علت، انسان ها در همه جا بدنبال منافع خود بوده می کوشند با کار کمتر منفعت بیشتر بدست آورده در امنیت و آرامی زندگی نمایند.

عامل فساد و انحرافات اخلاقی در یک کشور وابسته به نوع سیستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی است، زیرا هر گاه حقوق و ارزش های مادی و معنوی همه اقوام و طبقات از سوی نمایندگان واقعی مردم در قانون گنجانبده شود، طبیعتاً در اجرای درست آن همه خواهند کوشید و در آن صورت همه نیاز ها و خواست های مردم به شمول تجارت و صنعت رونق خواهد یافت و اگر در جامعه حق فعالیت تشکیل احزاب سیاسی و مبارزات قانونی وجود داشته باشد، مردم اجازه نخواهند داد که رژیم غرق در فساد شده راه انحطاط و سقوط را در پیش گیرد. تجارب کشور های دارای نظام های دموکراسی و قانونمند را شاهد هستیم و می بینیم که با همه کم و کاست نسبتاً درست به پیش میروند.

در این ارتباط دو رویداد تازه را مثال می آورم:

*- در همین یکی دو ماه که دور مقدماتی مبارزات انتخاباتی برای مقام ریاست جمهوری در فرانسه آغاز شده است. شخصی به نام فرانسوا فیان صدراعظم سابق فرانسه از حزب راست میانه در دوران انتخابات مقدماتی بیشتر از همه کاندیدای چپ و راست (۶۵) در صد حمایت علاقمندان خود را بدست آورد، نظر کل این بود که وی در انتخابات رسمی که تا دو سه ماه دیگر برگزار می شود برنده مقام ریاست جمهوری خواهد بود، اما چند روز بعد به اساس مدارک افشا گردید که وی با استفاده از نفوذ خود زیر نام کار خانم خود به طور ساختگی در مدت سه سال هر ماه پنج هزار یورو غیر قانونی سوء استفاده نموده است، از این موضوع چند روزی طفره رفته اعتراف نمی کرد ولی سر انجام اعتراف کرد و از مردم معذرت خواست. بعد از آن دفعتهً حمایتش از سوی حامیانش به ۱۸ درصد پائین آمد. یعنی با افشای تقلب چنان در انظار مردم سقوط کرده که ممکن به نظر نمی رسد به کسب مقام ریاست جمهوری فرانسه موفق شود.

* - در کشور قانونمند ایالات متحده آمریکا همه آگاهند که رئیس جمهور دونالد ترمپ تازه به مقام ریاست جمهوری رسیده، در آغاز کار نا شایانه خلاف قانون فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه کسانی از هفت کشور اسلامی که ویزا

و یا حتی گرین کارت امریکا را هم داشته باشند، به هر جا که باشند و به هر جا که سفر کرده باشند تا مدت سه ماه حق آمدن به امریکا را ندارند.

اما یک قاضی ایالت نیویارک این فرمان را رد کرد و به کسانیکه به عزم آمدن به امریکا بودند، «گفت بالا شوید به طیاره و بر گردید به امریکا» مردم با استفاده از حق قانونی شان خود را به امریکا رساندند. دوستان محترم اینست ارزش آزادی و قانون، اگر در جامعه آزادی و قانون حاکم باشد با اطمینان از حق آزادی و موجودیت قانون حتی یک رئیس جمهور نمی تواند خلاف قانون عمل نماید و یا فردی در اثر تقلب به قدرت برسد. لذا همه چیز منجمله تجارت و صنعت راه رشد خود را در آزادی و حاکمیت قانون پیدا می کند و اگر تقلب و سوء استفاده به عمل آید از طریق افشا و انتقاد و بالاخره تعقیب و محکمه و در صورت ثبوت جرم محکوم به جزاء شده و بدین ترتیب همواره جامعه از آلودگی تصفیه و پاک سازی شده به مرحله انحطاط و سقوط نمی رسد.

نکته سوم : «ارشادات دینی»

محترم آقای سدید: شما از آموزه های دینی (ارشادات) به حیث یک دلیل دیگر سقوط تمدن اسلام یعنی غرق شدن در دین و فراموش کردن دنیا را یاد آور شده اید و به زعم شما می باید هر دو در نظر گرفته می شد. به شوخی این ضرب المثل را میگویم: (دو تربوز در یک دست گرفته نمی شود) تجربه اروپا نشان داده است تا زمانی که سیاست از دین جدا نشده، کار دنیا پیش نرفته و تحقیقات می رساند که اختلاط دین و سیاست، هفت صد سال در تمام زمینه ها باعث عقب ماندگی اروپا شده است، به نظر من این درست نیست که حاکمیت ها و مبلغین دین، راه دین را در پیش گرفته و دنیا را فراموش کرده باشند. برای حفظ امتیازات دنیایی شان از دین به حیث وسیله در جهل داشتن توده ها و تکفیر و سرکوب مخالفین و دگر اندیشان استفاده کرده اند و هیچگاه دنیا را با توجه به دین فراموش نکرده اند.

از صفحه چهارم پراگراف ششم.

محترم آقای سدید می نویسند: «با این ارزیابی به نظر من بنیاد همه نابسامانی ها، معضلات مسلمانان به تفکر عمل خود آنها بر می گردد نه به دیگران، زیرا همان گونه که گفته شده، اگر خلفا و شاهان و حاکمان سرزمین های اسلامی کماکان قدر اندیشمندان مانند «هیثم» را می دانستند و به پیشواز آنها می شتافتند و از آنها حمایت می کردند و علم و عالم را تشویق می نمودند و حکم سوزاندن کتاب ها را صادر نمی کردند و به بهبود دست آورد های مادی - معنوی خویش می پرداختند، مسلمانان به جای اینکه به خواری بیفتند، بیشتر از پیش به مدارج بلند تری از افتخار و عزت و قوت بالا می رفتند.»

محترم آقای سدید: فرانسوی ها یک ضرب المثل دارند که می گویند با «اگر» می شود پاریس را به داخل یک بوتل جا داد.

آرزو های شما آرزو های صد ها میلیون انسان مسلمان بوده و هست. اما بگوئید، آیا منافع حاکمیت های دینی مذهبی و دیکتاتوری، ایجاب می کرد تا اجازه دهند، اندیشمندان آزادانه باندیشند و افکار شان را در میان مردم پخش و تبلیغ نمایند؟

آنها با اتکاء به همان عمل کتاب سوزی و دست و پا بریدن و سنگسار کردن زن توانسته اند در قدرت باقی بمانند و پیروان شان نسل اندر نسل تا همین قرن ۲۰ و ۲۱ در کشورهای اسلامی و منجمله در افغانستان چون ملا محمد عمر، برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار و حتی پسران شان در این عصر حاکمیت دینی دولتی را حق ارثی خود می دانند.

در یکی دو جمله، چگونه تمدن اسلامی نتوانست راه آزادی و ترقی را در پیش گیرد و چه باعث شد که به قول آقای سدید اروپای عقب مانده و جاهل . . . با این همه ثروت و قدرت رسید؟

از دید من عیسویت با آنکه از آسیای میانه به غرب نفوذ و تسلط یافته بود ولی از آنجائیکه فرهنگ مردم غرب از فرهنگ یونانی تاثیر پذیرفته بود، بالاخره نگاه شان را به جای آسمان به زمین دوختند آنگاه هر نوع توانائی را در خود سراغ دیدند و سرانجام کار دولت های شان را از دین جدا کردند و مردمان اروپا نظام های دموکراسی و سیکولار را جاگزین نظام های دینی و دیکتاتوری نمودند که بدینترتیب در مدت دو صد سال به مراتب بیشتر از کل دوران های تاریخ گذشته راه ترقی و انکشاف را پیمودند.

محترم آقای سدید از دوران «طلائی و ابتکارات و اختراعات . . .» جهان اسلام و مسلمان سخن گفته اند مگر از اختراع یک ماشین کوچک هم مثال نیاورده اند که در جهان اسلام بوجود آمده باشد.

در طول قرون وسطی فرهنگ های ملل عرب و دیگر کشور های اشغال شده اسلامی از جمله افغانستان نیز تاکنون تحت تاثیر تعالیم متأفیزیکی و دینی مذهبی قرار داشته، احکام مذهبی جانشین فلسفه گردیده و تدریس علوم طبیعی و ریاضی، متروک شد و تاریخ و ادبیات تا حد تشریح و توصیف زندگی پیشوایان مذهبی و تعریف حکام تنزل کرد.

تجربه تاریخی نشان داده است که هیچگاه حاکمیت های مذهبی در کشورهای اسلامی و نظام های دیکتاتوری بر وفق منطق زمان به دلخواه خود از اقتدار کنار نرفته اند.

بهر حال باز هم مجال پرداختن به مسایل فلسفی را که اصلی ترین مبحث در مسایل از سوی محترم آقای سدید پیش کشیده شده اند، در اینجا نیافتیم. باشد برای دفعه دیگر.

پایان بخش سوم

ادامه دارد